

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه آزاد اسلامی

واحد تهران مرکزی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، گروه فلسفه

پایان نامه برای دریافت درجه کارشناسی ارشد (M.A)

گرایش : فلسفه غرب

عنوان :

نفس و جاودانگی از دیدگاه افلوطین و ابن سینا

استاد راهنما :

دکتر محمد اکوان

استاد مشاور :

دکتر رضا داوری اردکانی

پژوهشگر :

سیده فاطمه پزشکی اردکانی

زمستان ۱۳۹۰

تقدیم به:

پدر و مادر عزیزم

تشکر و قدردانی:

لازم می دانم از اساتید راهنما جناب آقای دکتر محمد اکوان و مشاور جناب آقای دکتر رضا داوری اردکانی به خاطر زحماتشان تشکر و قدردانی کنم. همچنین از سرکار خانم دکتر مریم ثقفی به خاطر راهنمایی شان سپاسگذارم.

تعهد نامه اصالت پایان نامه کارشناسی ارشد

اینجانب سیده فاطمه پزشکی دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد نا پیوسته به شماره دانشجویی ۸۸۰۶۵۰۴۵۷ در رشته فلسفه - غرب که در تاریخ ۹۰/۱۱/۳۰ از پایان نامه خود تحت عنوان :
نفس و جاودانگی از دیدگاه افلوپین و ابن سینا

با کسب نمره ۱۹/۵ و درجه عالی دفاع نموده ام بدینوسیله متعهد می شوم :

۱- این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط اینجانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران (اعم از پایان نامه ، کتاب ، مقاله و ...) استفاده نموده ام ، مطابق ضوابط و رویه های موجود ، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست ذکر و درج کرده ام .

۲- این پایان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی (هم سطح ، پایین تر یا بالاتر) در سایر دانشگاهها و موسسات آموزش عالی ارائه نشده است .

۳- چنانچه بعد از فراغت از تحصیل ، قصد استفاده و هرگونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب ، ثبت اختراع و ... از این پایان نامه داشته باشم ، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم .

۴- چنانچه در هر مقطع زمانی خلاف موارد فوق ثابت شود ، عواقب ناشی از آن را بپذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با اینجانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچگونه ادعایی نخواهم داشت .

نام و نام خانوادگی :

تاریخ و امضاء :

بسمه تعالی

در تاریخ: ۹۰/۱۱/۳۰

دانشجوی کارشناسی ارشد آقا/خانم سیده فاطمه پزشکی اردکانی
از پایان نامه خود دفاع نموده و با نمره ۱۹/۵ بحروف نوزده ونیم
و با درجه عالی مورد تصویب قرار گرفت.

امضاء استاد راهنما

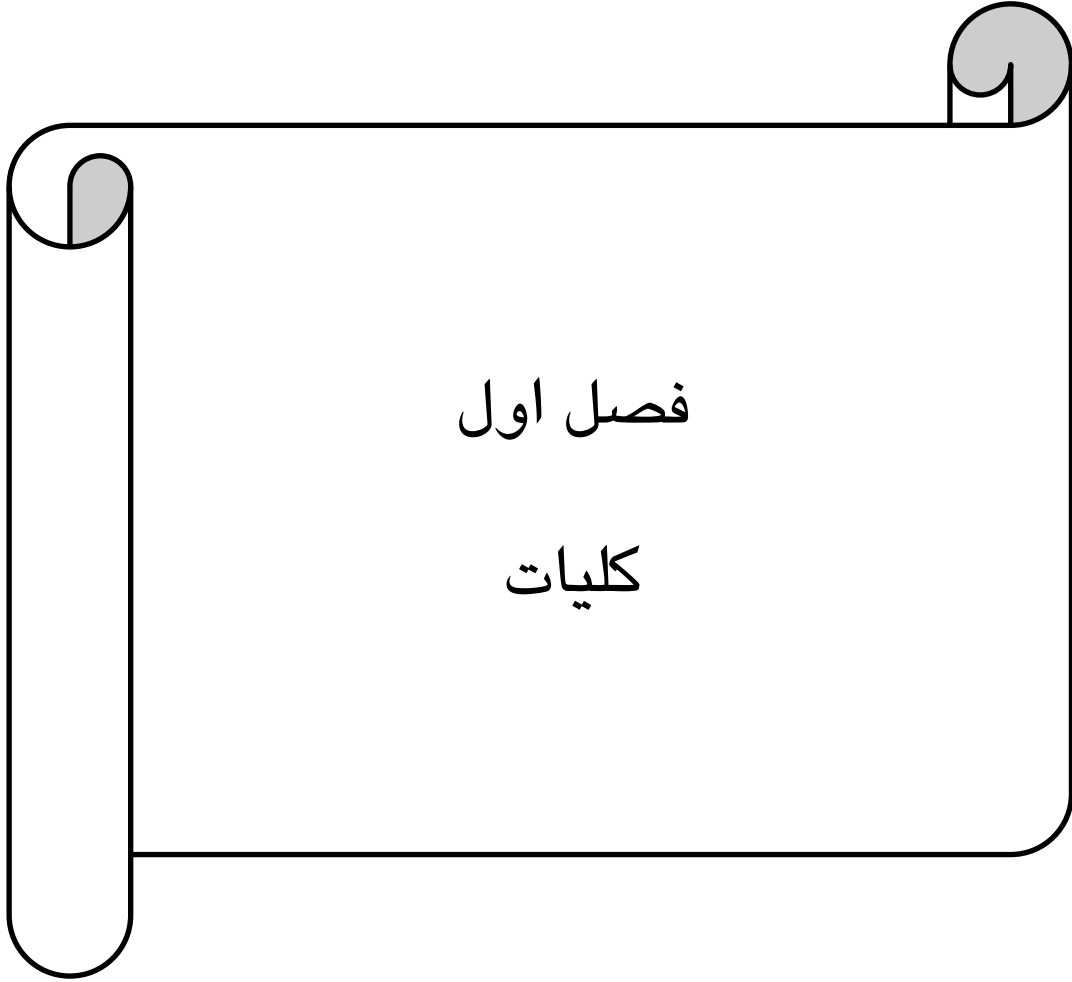
فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۱	چکیده
۲	فصل اول : کلیات
۳	۱ + بیان مسئله
۳	۱ ۴ هدف های تحقیق
۳	۱ ۳ اهمیت موضوع تحقیق و انگیزه انتخاب آن
۴	۱ ۴ سوالات و فرضیه های تحقیق
۴	۱ ۵ مدل تحقیق
۴	۱ ۶ تعاریف عملیاتی متغیرها و واژه های کلیدی
۴	۱ ۷ روش تحقیق
۴	۱ A قلمرو تحقیق
۵	فصل دوم : نفس و جاودانگی از نظر افلوطین
۶	۲-۱ معنای نفس
۹	۲-۲ تعریف و ماهیت نفس
۱۳	۲-۳ جوهریت نفس
۲۰	۲-۴ وحدت نفس
۲۴	۲-۵ حدوث و قدم نفس
۲۷	۲-۶ بساطت نفس
۲۹	۲-۷ تجرد نفس

۳۲	۸-۲	صدور نفس
۳۶	۹-۲	بقاء و جاودانگی نفس
۶۶		فصل سوم : نفس و جاودانگی از نظر ابن سینا
۶۷	۱-۳	معنای نفس
۷۱	۲-۳	تعریف و ماهیت نفس
۷۶	۳-۳	جوهریت نفس
۸۱	۴-۳	وحدت نفس
۸۶	۵-۳	حدوث و قدم نفس
۹۱	۶-۳	بساطت نفس
۹۴	۷-۳	تجرد نفس
۱۰۱	۸-۳	صدورنفس
۱۰۷	۹-۳	بقاء و جاودانگی نفس
۱۳۵		فصل چهارم : مقایسه و نتیجه گیری، شباهت ها و تفاوت ها
۱۷۱		فهرست منابع
۱۷۳		چکیده انگلیسی

چکیده:

در این پژوهش هدف این بوده که نظر افلوپین و ابن سینا را در مورد نفس و جاودانگی آن روشن کنیم. به نظر افلوپین از واحد، عقل و از آن نفس به وجود آمده جوهری لطیف و واحد است که از آن نفس های متعدد به وجود می آید ولی وحدتش را حفظ می کند و در حال شدن است و نفس در عالم ذات از نفوس دیگر جدا نیست و با ارتباط یافتن با جسم میان او و نفوس دیگر جدائی می افتد و همه نفوس فردی سرانجام به آن عالم معقول بر می گردند و چون اصل و منشاء شان ابدی است فنا ناپذیرند و حتی نفوس شریر سرانجام به آن عالم باز خواهند گشت و به نظر ابن سینا عقول و مجردات از واجب الوجود صادر شده اند و معلول اول از او یک جوهر عقلانی است و از این جواهر عقلانی دیگر پدید آمده تا عقل دهم که از آن ماده و صور مادی به وجود آمدند و نفس از عقل فعال پدید آمده و جوهری بسیط و قائم به ذات خود است و کمال اول برای جسم طبیعی آلی است و نفس وابسته به جسم نبوده است و فنا ناپذیر است و آن حادث شده با حدوث بدنی که شایستگی به کار بردن آن را دارد و در مورد نفوس به معاد روحانی قائل شده که روح انسان به لذت و رنج ابدی می رسد.



۱-۱ بیان مسئله :

مسئله این طور شروع می شود که ببینیم نظر افلوپین در باب نفس چیست و چه اختلاف و مشابهتی با نظر افلاطون و ارسطو دارد و فیلسوفان اسلامی با چه نظری و از طریق چه منابعی نظر افلوپین را اخذ کردند و می خواهیم اهمیت مسئله نفس و جاویدانی اش را به طور کل در فلسفه و به خصوص در فلسفه اسلامی مطرح کنیم.

نظریه جاودانی نفس به فیلسوفان اسلامی این امکان را داد که بتوانند به یکی از اصول اعتقادی اسلام وجه عقلی ببخشند یعنی بکوشند اصل معاد را برهانی کنند البته ابن سینا به اثبات معاد جسمانی پرداخت اما ملاصدرا با توجه و رجوع به نظر افلوپین و بر اساس حرکت جوهری به نحوی معاد جسمانی را اثبات کرد.

اکنون پرسش اصلی این است که آیا افلوپین در اثبات جاودانگی نفس موفق بوده و ابن سینا در این مسئله تا چه اندازه از نظر افلوپین متأثر بوده است و اگر دو فیلسوف اختلافی دارند، آن اختلافات چیست و آیا می توان نظر یکی را بر دیگری مرجح دانست؟

۱-۲ هدفهای تحقیق :

هدف هائی که از این تحقیق داشتیم ابتدا نشان دادن اهمیت بحث نفس است و سپس بررسی میزان تأثیر فیلسوفان یونانی بر فلسفه اسلامی و اینکه نشان دادن این بحث با تفکر امروز چه مناسبتی دارد.

۱-۳ اهمیت موضوع تحقیق و انگیزه انتخاب آن :

به تحقیق در این موضوع علاقه داشته ام و اینکه این مسئله از چند جهت اهمیت دارد: یکی از جهت اعتقاد مردمان به معاد و از جهت تاریخی هم اهمیت دارد. در تاریخ فلسفه اسلامی کمتر مسئله ای به اندازه مسئله نفس مورد اعتنا بوده است علاوه بر این که فیلسوفان در آثار خود به تفصیل از نفس بحث کردند و بعضی فیلسوفان آثار مستقلی در باب نفس و معاد نوشتند به عنوان نمونه می توان رساله اضحویه ابن سینا را ذکر کرد.

۱-۴ سوالات و فرضیه های تحقیق

۱. آیا ابن سینا از نظر فیلسوفان یونانی پیروی کرده است ؟

۲. آیا می توان نظر ابن سینا در باب نفس را اجتهادی و استقلالی دانست؟

حال فرض این است فیلسوفان اسلامی از جمله ابن سینا در بحث نفس گرچه از فیلسوفان یونانی متأثر بوده اند اما خود به تحقیق مستقل پرداختند.

۱_۵ مدل تحقیق

کتابخانه ای

۱-۶ تعاریف عملیاتی متغیرها و واژه های کلیدی

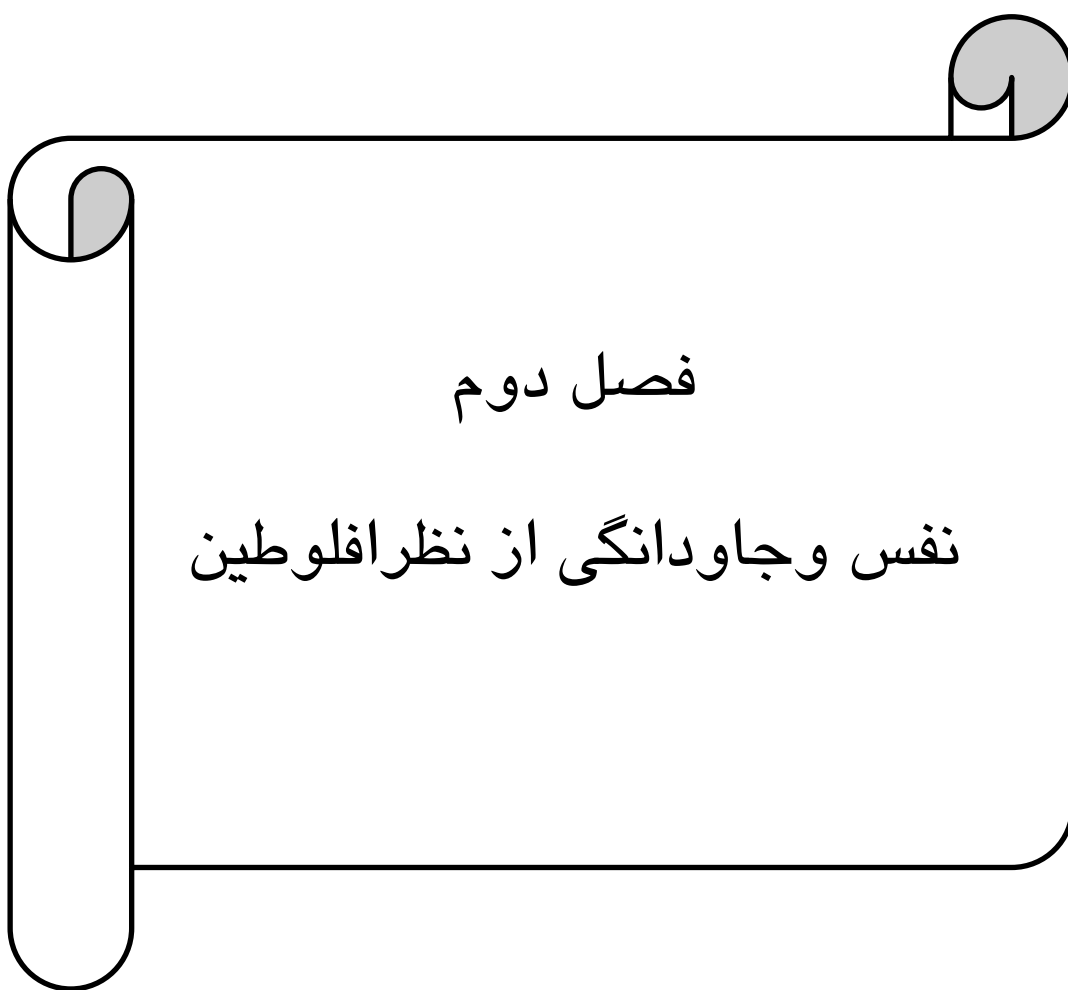
نفس {نفس ناطقه ، نفوس نباتی ، حیوانی ، انسانی} ، حدود نفس ، فنا و بقاء نفس ، مناسبت نفس و بدن.

۱-۷ روش تحقیق

استدلالی و برهانی

۱-۸ قلمرو تحقیق

این پژوهش بر مبنای اصل نسبت و ارتباط آدمی با عالم بالا و برخورداری او از عقل مفارق انجام می شود.



فصل دوم

نفس و جاودانگی از نظر افلوپین

۲_۱ معنای نفس

بدیهی است برای بحث درباره هر موضوعی در نگاه اول بایستی معنای آن را دانسته و تعریف کنیم و در واقع تصویری از آن داشته باشیم و سپس درباره ماهیتش به بحث پردازیم. فیلسوفان با توجه به اصول و روش فلسفی خود، نفس را به گونه ای خاص تعریف و تبیین می کنند.

واژه ((نفس)) در معنای اولیه خود بر موجودی که خلق شده دلالت می کند تا علت یا وسیله حیات جسمانی یا فعالیت های روانی انسان باشد و نفس به معنای اعم، بر ((خود)) یا ((شخصیت)) یعنی بر مبدأ اساسی ماهیت انسان و بنیاد پیوسته و خود آگاه شخص دلالت می کند. در چارچوب نگرش مابعدالطبیعی فیلسوفان و حکیمان، تحلیل های مختلفی از مفهوم نفس صورت گرفته و اصل نفس در تاریخ تفکر، جایگاه مهمی دارد.

در فلسفه یونان هنگامی که لفظ نفس را به کار می بریم معنی ارسطویی آن را به ذهن ما می آورد همانطور که به یاد داریم ارسطو، نفس را این چنین تعریف کرده است: نفس کمال اول (فعالیت تام) برای جسم طبیعی که دارای حیات بالقوه است یا به عبارتی کمال اول برای جسم زنده است و ارسطو نفس را کمال آن جسم و از آن مفارقت ناپذیر می دانست، اما به کار رفتن قوای نفس، کمال ثانی یا فعل اکمل آن است. (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۱، ۳۷۳ و داودی، ۱۳۸۷، ۳۵)

((نفس)) در لغت معانی متعدد دارد که از آن جمله: جان، روان، خون، تن، شخص انسان و حقیقت شی می باشد. این واژه در فلسفه، معنای اصطلاحی به خود گرفته و از آن تعبیر مختلفی ارائه شده است که بیان تفصیلی آن، پس از اثبات وجود ((نفس))، زیر عنوان ((حقیقت نفس)) خواهد آمد.

حال به نظر افلوپین در مورد نفس می پردازیم که به نظر افلاطون و رواقیون نزدیک است. افلاطون و رواقیون به نفس عالم معتقد بودند، نفسی که مدبّر عالم محسوس یا عالم شهادت است و برای افراد نفوس جزئی یا فردی قائل بودند و افلوپین هم به نفس کلی و هم به نفوس فردی و هم چنین به نفس عالم قائل بوده است. نفس کلی حقیقتی واحد است که نفوس کثیر در آن جمع است. (پورجوادی، ۱۳۷۸، ۳۸-۳۷)

در کتاب اثولوجیا اثر افلوپین، گفته شده است که فقط خرد است که در آن برانگیختن و شوق نیست و همین که خرد، میل و شوق به جهان پست و فرومایه را پذیرفت به صورت نفس در خواهد آمد و در واقع نفس همان خرد است که اندیشه شوق و میل و رغبت (به جهان ماده) در آن پدید آمده است. باید دید که که حقیقت نفس در کجاست: با پدیدار شدن جان در چهره های جزئی، حقیقت او در صور جزئی خلاصه نمی شود یعنی نفس در جسم به حقیقت نمی پیوندد گوئی که فقط حقیقت او در جسم است، بلکه حقیقت نفس هم در درون و هم در بیرون جسم است و افلوپین این دو حالت نفس را به این علت می داند که او با میل و رغبت و خواست پدید آمده از شوق و برانگیختن راهی در پیش می گیرد و با پدید آمدن این کار می خواهد کنش های خود را آشکار کند و ابتدا در هستی جهان نخستین او (جهان بر کنار از ماده از سوی ذات و از سوی کنش) دگرگونی ای پدیدار خواهد شد و به جهان دوم، نفس های کلی و جان های فراگیر فرود خواهد آمد و پس از آن به جهان سوم، جهان حس و ماده روی خواهد آورد و در همه این دگرگونی ها و سیر نزولی، خرد از آن جدا نمی شود (نفوس از سوی ذات و به خودی خود مانند خرد بر کنار از ماده اند و از سوی کنش و انجام کار مادی خواهند بود). (رحمانی، ۱۳۷۸، ۴۰-۳۹) نفس مورد نظر افلوپین متعلقاتش متوالی اند یعنی گاه یک چیز و گاه چیز دیگر است در حالی که نوس، همه چیز را در یک حال حاضر سرمدی می بیند و در نوس، مُثُل (صور کلیه) وجود دارند علاوه بر مُثُل طبقات، مُثُل افراد در حالی که تمام کثرت مُثُل به طور تقسیم ناپذیر در نوس منطوی است. نفس از نوس (عقل) که زیبایی است صادر شده و با نفس عالم تیمائوس مطابق است و نفس عالم غیر جسمانی و تقسیم ناپذیر است و حلقه ارتباط بین عالم فوق محسوس و عالم محسوس است هم به طرف بالا به نوس و هم به طرف پایین به طبیعت می نگرد.

اینجا شایسته است تفاوت افلوپین و افلاطون را در مورد نفس عالم بیان کنیم: افلاطون تنها یک نفس عالم وضع کرده است در حالی که افلوپین دو نفس وضع کرده، یکی عالی که همانطور که بیان شد به نوس نزدیکتر بوده و تماس مستقیم با عالم مادی ندارد و دیگری دانی (گنماپسخوس _ پروتراس: مولود نفس اولیه) نفس واقعی عالم پدیدارهاست که فلوپین این نفس را طبیعت یا فوزیس نامیده است. تمام واقعیتی که در عالم پدیدارهاست، مرهون بهره مندیش از مُثُل که در نوس اند، می باشد که این مُثُل در عالم محسوس عمل نمی کنند و هیچ تماس مستقیمی با آن ندارند طوری که افلوپین بازتابهای مُثُل را در ((نفس عالم)) قرار داد و آنها را لوگوی اسپرماتیکوی (مفاهیم بذرگونه) نامید و آنها را مشمول در لوگوس دانسته که از نظریه رواقی اقتباس کرده است.

افلوپین علاوه بر مناسب ساختن این تصور و مفهوم با تمایزی که درباره دو ((نفس عالم)) قائل شده، هم چنین مفاهیم اولیه (پروتوی لوگوی) را که مشمول در نفس عالی ترند را از مفاهیم مشتق و ثانوی که مشمول در نفس دانی ترند، بازشناخت. (کاپلستون، ج ۱، ۱۳۸۸، ۵۳۹-۵۳۸)

برای فهم بیشتر لازم به توضیح است که روح (نفس) از دید افلوپین در نگرش به پایین آن نیرویی می شود که به عنوان روح جهان به تمام طبیعت زندگی می بخشد و با یکایک ارواح به یکایک کثرت هستی وحدت زنده می بخشد و ارواح در طبیعت که در زمان و مکان قرار دارد، داخل شده و این ارواح در قید زمان و مکان می افتند و با هستی راستینشان در عالم بالا فارغ از قید زمان مرگ ناپذیر می مانند. روشن شد که روح هست و تنها با نگرش به دو جهان که بالا و پایین آن قرار دارد می شناسد. به نظر افلوپین باید گفت نفس به تمامی وارد بدن نمی شود بلکه از راه جزء عالی خود همواره با جهان معقول متحد و مرتبط می ماند، به عبارتی دیگر نفس جهان معقول را با مقولات معقول (همانی و هستی، دگری، حرکت و سکون) این مقولات از رساله ((سوفیست)) افلاطون گرفته شده و جهان طبیعت را با مقولات محسوس (مکان، زمان، کیفیت، کمیت و ...) (مقولات ارسطویی) می شناسد) و به وسیله جزء سافل خود به جهان محسوس می پیوندد.

در نظر افلوپین آن روح که با نگرش به عقل طبیعت را پدید آورد و آفریدگار جهان و مایه حیات جهان گذران است، خود غیر مادی و تقسیم ناپذیر است و روح مرگ ناپذیر است مثل روح جهان و

روح ستارگان خدائی، زیرا در حرکات دایره وار، آغاز و پایان را به هم می پیوندد و حالتی که در قید زمان نیست پدید می آورد، در حالی که ارواح فردی بعضی مرگ پذیر و بعضی مرگ ناپذیرند. زیرا داخل عالم گذران و پایان پذیر شده و هستی ای را می پذیرد که در قید زمان است و دائم می شود و از میان می رود و در جامه تقید به زمان مرگ پذیرند. (یاسپرس، ۱۳۶۳، ۱۹)

نزد افلوپین نفس واقعی است و چون واقعی است از میان نمی رود و چیزها از جهتی که روح به آنها حیات می بخشد یا به حال خود رها می کند، پدید می آیند و از میان می روند در حالی که تمام جهان از میان نمی رود و علت آن این است که در درخشش عقل و روح، ابدی است.

در نتیجه باید گفت که افلوپین روح را تصویر عقل می داند و عقل یا نفس ناطقه را پدر نفس دانسته و اصلی است که آن را پدید آورده و در حالی که ذاتی و درونی اوست به او زندگی می بخشد و افلوپین نخستین وظیفه فلسفه را این می داند که روح را به یاد سرچشمه ایزدیش بیندازد.

۲_۲ تعریف و ماهیت نفس

تعریف و ماهیت نفس، مسئله ای بزرگ از مسائل فلسفی است که از دیر زمان مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این بخش به تعریف و ماهیت نفس از نظر افلوپین می پردازیم.

نظر افلوپین درباره نفس چنانکه در بخش قبل بیان کردیم نزدیک به نظر افلاطون و رواقیان بوده است او به نفس کلی و نفوس فردی و نفس عالم معتقد است و نفس عالم و نفوس فردی را کثرتی می داند که مجموع در نفس کلی به ذاته واحد است با این بیان روشن می شود که در نظر افلوپین همه نفوس فردی و نفس عالم در یک نفس واحدند.

افلوپین معتقد است که نفس پیکر عقل و صورت مرآتی آن است و شباهت نفس را با عقل از این جهت که پیکر و صورت مرآتی هر چیز با عین آن چیز شباهت دارد، می داند و این که نفس نمایش عقل است و پیوسته با آن پیوند دارد و از فیض او مدام بهره مند است، در نتیجه نفس بدون عقل نمی تواند به قیام خود ادامه دهد بنابراین افلوپین به این پیوستگی، وجه حقیقی نفس می گوید، او چنین می گوید: ((...نفس پیکر عقل است (بدین معنی که) فکر ابراز شده صورت معنایی است که در

ضمیر شخص نهفته است، همینطور نفس بروز و ظهور عقل است. نفس حتی تمامیت فعل عقل است، تمامی حیاتی است که از آتش برخاسته، و این حرارت در نهاد آتش بوده است.) (پورجوادی، ۱۳۷۸، ۳۹) افلوطین نفس را واسطه ای میان عقل و طبیعت می داند و این نفس از نظر او مطابق با نفس عالم تیمائوس است که در نفس عالم، حقایق محسوس وجود دارند و این نفس عالم، غیر جسمانی و لایتغیر و تغییر ناپذیر بوده و حلقه ارتباط بین عالم فوق محسوس و عالم محسوس است. نکته قابل توجه این است که افلوطین معتقد به دو نفس بوده است که یکی عالی و به نوس نزدیکتر است و هیچ تماس مستقیمی با عالم مادی ندارد و دیگری دانی نفس واقعی عالم پدیدارهاست که طبیعت (فوسیس) نامیده است، در حالی که افلاطون به یک نفس عالم معتقد است در اینجا بایستی متذکر شویم که افلوطین تعدد نفوس را به معنی خلق نفوس تازه نمی داند بلکه آن را نتیجه گسستن رشته هائی دانسته که آن رشته ها را با نفس کلی در ارتباط می داند و بعد از این گسسته شدن، آن ها تشخیص می یابند، بنابراین افلوطین می گوید: ((نفس بر اثر گستاخی و سرکشی از عقل ناشی شده و طبیعت هم باز به دلیل گستاخی از نفس به وجود آمده است و سرانجام در نتیجه این گستاخی و اثبات خویشتن است که نفوس فردی از نفس کلی جدا شده و از سر وجود خویش غافل مانده و دچار فراموشی و غربت شده اند)). (همان، ۴۲) بنابراین نزد او نفس و طبیعت و نفوس فردی همه تقاضای استقلال داشته و خواستار این بوده که هر یک خودی مستقل داشته باشند و این تقاضا و رغبت باعث پیدایش و موجودیت آنان شده است. برای روشن شدن این مطلب لازم است بیان کنیم که افلوطین نظرش این بوده که همه نفوس در ذات خود یکی هستند و در نقطه اوج و در تأمل و تعقل یگانه اشتراک دارند بنابراین همه نفوس ارتباط محکمی با عقل دارند و با این حال خواهان آن هستند که از هم جدا شوند در حالی که جدائی کامل برای آنها میسر نمی باشد و به این صورت در عین جدائی، وحدت از بین نمی رود و می گوید که نفوس فردی از نفس عالم ناشی شده و از نفوس فردی به این عنوان که در وحدت نفس عالم به یکدیگر پیوسته اند گفته و فنا ناپذیری شخصی را انکار نکرده است زیرا که نفس واقعی است و چیزی که واقعی است از میان نمی رود پس در زندگی بعد از مرگ هر نفس فردی باقی می ماند و همه با هم یکی اند و این که او نفس آدمی را

به سه دسته تقسیم کرده: گیاهی، چهارپایی و گویائی. (فاخوری و خلیل جر، ۱۳۸۶، ۸۸ و کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۱، ۵۴۰)

حال یاد آوری می کنیم این سخن افلوطین را که، نفس همان خرد است که اندیشه شوق و میل و رغبت (به جهان ماده) در آن پدید آمده است، زیرا خرد همین که میل و شوق به جهان پست و فرومایه را پذیرفت به صورت نفس در می آید و با این کار می خواهد کنش های خود را آشکار کند و ما می دانیم که جایگاه همه نفوس در جهان معقول می باشد که این تقسیم شدن در صورتی است که از خود جدا شود و در تن جای گیرد.

بنابراین ماهیت نفس در نظر افلوطین این است که نفس نه جسم است و نه هماهنگی در اشیاء جسمانی است. پس بر ما روشن می شود که نفس افلوطین، ذاتی معقول و متعلق به عالم علوی است و واقعیات به معقول و محسوس تقسیم شده و به این ترتیب نفس از واقعیات معقول شمرده می شود. نفس تشکیل شده از جزئی برین و جزئی فرودین است به این معنی که نفس در این جهان هم تقسیم شده و هم تقسیم نشده می باشد چون چیزی که تقسیم می شود، بدون آن که تقسیم شود، تقسیم می شود یعنی از جهتی که در تمام تن وارد شده و تمام آن در تمام تن جای گرفته تقسیم نشده می ماند و از جهتی که در همه جای تن است تقسیم شده است. (افلوطین، ۱۳۶۶، ۴۶۷)

در مورد افلوطین این نکته را بایستی متذکر شویم که او به چهار موجود پرداخته و مورد بررسی قرار داده است که در این جا به طور مختصر به بیان این چهار موجود می پردازیم: اولین موجود، اشیاء جسمانی اند که عموماً و از آغاز تقسیم پذیرند و بر حسب طبیعت مرکب بوده و هر یک از آن ها می بایست کوچکتر از کل باشد و این اشیاء توده های مادی و ابعاد محسوسند و امکان ندارد یکی در آن واحد در مکان های دیگر یعنی در مکان های متعدد باشد چون هر یک مکان دیگری دارند و دومین موجود، ذات مطلقاً تقسیم ناپذیر در برابر اشیاء جسمانی است که به هیچ روی دگرگون نمی شوند و تا ابد لایتغیر است و این ذات دارای اجزاء و ابعاد نبوده و حتی در تصور هم نمی توانیم بُعدی برایش قائل شویم. او هستی ای است که همیشه در یک حال است و همه چیزهای پس از او در او مشترک

اند و از او بهره مندند، بنابراین این نقطه تقسیم ناپذیر، منشاء و منبع آن هاست و سومین موجود، بین اولین و دومین، موجوداتی است که در جوار جسم اند و حتی می توان گفت در جسم جای دارند. که در اصل، تقسیم ناپذیر هستند این ها همان صور کیفی اند که به اجسام تقسیم شده اند اما با یکدیگر اشتراک در احساس (سمپاتی) ندارند و چهارمین موجود، باز بین آن دو، اما در کنار ذات مطلقاً تقسیم ناپذیر (میان دوم و سوم) ذاتی می باشد که از آغاز تقسیم ناپذیر می باشد اما هنگام وارد شدن به اجسام تقسیم می شود و تفاوتی که با صور کیفی دارد این است که پس از تقسیم شدن، اشتراک در احساس را از دست نمی دهد و این ذات یعنی نفس جوهر است که با وجود تقسیم شدن وحدت خود را حفظ می کند و از این جهت در آن واحد هم تقسیم پذیر و هم تقسیم ناپذیر می باشد و عظمت و شگفت آوری در همین است چون نفس، ذاتی خدائی و اعجاب انگیز است و جوهری برتر از همه اشیاء است و تمامی آن هم اینجاست و هم آنجاست پس به اعتبار اجسام تقسیم می شود در حالی که خود او تقسیم شده نمی باشد چون تمام آن در نزد خویش باقی می ماند و سر انجام این که تقسیم پذیری انفعال اجسام است و نه انفعال نفس و افلوطین نفس را واحد کثیر می داند و فقط ذات متعالی را واحد دانسته است. (همان، ۴۷۷-۴۷۳)

در اینجا باید به این نکته پردازیم که افلوطین درباره نفس به نظر مکتب رواقی گرایش پیدا کرده و گفته است که هر قوه فاعله ای که در عالم طبیعت وجود دارد یا نفس و یا مرتبط به نفس است و با فیثاغوریان در مورد انحطاط نفس، هنگامی که به عالم محسوس هبوط می کند، موافق بوده در حالی که با گنوسی ها چون در نظر افلوطین عالم محسوس تا آخرین حدی که برای عالم محسوس امکان رسیدن به کمال هست، سیر می کند و می رسد، مخالف بوده است. (فاخوری و جر، ۱۳۸۶، ۸۷)

آشکار است که در نظر افلوطین نفس به خودی خود دارای ماهیتی غیر از جسم است و این تفاوت از این حقیقت روشن می شود که نفس اصل حیات است و هیچ چیز مادی یافت نمی شود که به خودی خود زنده باشد در حالی که جسم ها حقیقتاً در حال زایش و مرگ هستند و هیچ گاه به حقیقت وجود ندارد در حالی که نفس، واقعیتی جوهری و نا آفریده و فنا ناپذیر می باشد و خورشید